



پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

اما ابتدا باید ثابت کنیم که دل نوشته‌ها بخشی از ادبیات عامیانه محسوب می‌شوند، سپس به شناخت و تقسیم‌بندی آن مبادرت نماییم. بدون شک، هر آنچه از دل مردم عامی برمی‌خیزد، ابتدا به صورت شفاهی اتفاق می‌افتد و در سطحی وسیع شایع می‌گردد و گاه نیز به صورت مکتوب در جایی محفوظ می‌شود که همهٔ اینها، بخشی از فرهنگ و یا دانش عوام محسوب می‌شوند و از این پیکره هر کدام که ژرف‌تر و عمیق‌تر و تأثیرگذارتر باشد، دیرپاتر و ماندگارتر خواهد بود و نوشته‌های مورد نظر ما از این دسته‌اند. درست است که نوشته‌هایی که عموماً رانندگان جاده و به ندرت مردم عادی بر پیشانی یا کناره‌ها و قسمتهای دیگر اتومبیل‌هایشان می‌نویسند، عموماً برگرفته از ادب فارسی است و شاید چنین به نظر آید که این نوشته‌ها تکرار نکته‌های نغز کهن مایه‌های ادب ماست، اما نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از زبان‌دهایی هم که هنوز مکتوب نشده‌اند، به این دسته از نوشته‌ها اضافه می‌گردند. این درست است که آبخور اصلی این دل‌نوشته‌ها، ادب کهن است، اما تلفیق، تغییر و خلق کنایات و تلمیحات بکر نیز هنری است که گاه در این نوشته‌ها استادانه به کار می‌رود و به همین دلیل گاه پیشانی نوشتهٔ اتومبیلی چنان در دل و روح مردم جای می‌گیرد که در اندک زمانی در سطحی وسیع منتشر می‌شود. و مگر نه اینکه به زبان ساده، این نوشته‌ها می‌توانند بیانگر اندیشه و نگاه یک قوم باشد؟ آیا «بیمه ابوالفضل» ما را، رانندگان جاده‌های آن سوی اقیانوسها هم می‌نویسند؟ پس با این مقدمه که این نوشته‌های گزیده، بخشی از ادب عامه محسوب می‌شوند، اصل سخن را درباره گزیده عامیانه و جاده آغاز می‌کنیم.

اگر به ادبیات عامه‌پسند به عنوان پرخواننده‌ترین عضو خانوادهٔ پهناور ادبیات نگاه کنیم، این دریای بی‌کران جزایری دارد که بکر و دست نخورده باقی مانده است. یکی از این جزایر که در تلاطم موجهای این دریا سر از آب بیرون نیاورده و شاید آن را نتوان در هیچ مکتب، سبک و قالب تعریف شده‌ای گنجانند، «ادبیات جاده‌ای» است که می‌توان آن را بخشی از ادبیات شفاهی این سرزمین دانست. به بیان ساده‌تر، منظور از ادبیات جاده‌ای اشعار و جملاتی است که بر بدنه، گل‌گیر و آینه اتوبوسها، مینی‌بوسها، کامیونها، وانت‌بارها و حتی تراکتورها نوشته می‌شود. با نگاهی سطحی و گذرا و سخت‌گیرانه شاید نتوان این قسم ادبی را جزئی از خانواده فخیم ادبیات به حساب آورد، اما با دقت و توجه بیشتر درمی‌یابیم که این شعرها و جملات برخاسته از ذوق و عاطفه و احساسات جماعتی است که عمری را در جاده‌ها سر می‌کنند و این‌گونه، اعتقادات، باورها و عواطف و منویات درونی خود را در موجزترین جملات و با نازل‌ترین یا فخیم‌ترین عبارات و اشعار بر

مرکب خویش نقش می‌زنند. درون مایه اصلی ادبیات جاده‌ای عبارتند از: اعتقادات مذهبی (توکل و توسل به ائمه معصومین، دعا، دفع چشم زخم)، عشق (عشق الهی، عشق زمینی)، احساس غم و غربت، زندگی و مرگ، پهلوانی و قلندری و مسائل روز (ترانه‌های روز، عناوین فیلمها، تکیه کلامها و دیالوگهای فیلمها و سریالها) و نفس سفر. ذیلاً برخی مصادیق ادبیات جاده‌ای را تحت همین تقسیم‌بندی، نقل می‌کنیم.

اعتقادات مذهبی

باورهای دینی مردمان این سرزمین اگر چه قلبی است و خاستگاه اصلی آن در مساجد، تکایا و اماکن متبرکه جلوه می‌کند، اما این اعتقادات و باورهای دینی گاه با بن‌مایه‌های توکل، توسل، دفع چشم زخم و ... ممکن است بر پشت شیشه‌های وسایل نقلیه نمایان شود. گویی سواران با نوشتن همین عبارات قوت قلب و آرامش خاطر خاصی می‌یابند.

توکل

فقط خدا، Only God، یارب می‌پسند، الهی به امید تو.

توسل به ائمه معصومین

جو خواهی شوی از خطر در امان
پناهنده شو به امام زمان
یا علی مدد، جانم علی، زائرتم امام رضا، بیمه با ابوالفضل، یا امام رضای
غریب، یا ضامن آهو.

البته این توسل ممکن است به اولیای حق و امامزاده‌ها نمود پیدا کند:
یا آقا علی عباس، یا شیخ گنابادی و از این دست.

دعا

تو برو سفر سلامت، سفر به خیر، محتاج دعایم

دفع چشم زخم

اگرچه بیشتر رانندگان بعد از خرید وسیله نقلیه و قبل از سوار شدن، برای ناشین خود حیوانی را قربانی می‌کنند و این اعتقاد را دارند که برای پرهیز از چشم‌زخم، خونی باید ریخته شود، اما همین باور همراه همیشگی آنان در سفر

است که عبارات بر چشم بد لعنت، بگو ماشاءالله چشم نرنی ان شاءالله، نمونه این مدعاست. البته گاه عین آیات و احادیث هم در این باره به کار می‌رود: هذا من فضل ربی، اللهم صل علی محمد و آل محمد، یدنا فوق ایدیهم، و ان یکادالذین کفروا... گاهی باورها و اعتقادات دینی به گونه‌ای دیگر جلوه می‌کنند؛ چه بسیار رانندگان که با خطی خوش سه اصل دین زرتشت، یعنی گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک را بر مرکب خود نقش زده‌اند.

عشق

یکی از پررونق‌ترین و عمیق‌ترین بن‌مایه‌ها و عناصر معنایی که در دل و جان رانندگان ریشه دوانده و آنها را در سایه روشن جاده‌ها با خود همراه کرده، اصالت و جودی عشق است که این اصل به زبان مردمان همیشه در سفر دیارهای مختلف، رنگ و لعاب ویژه‌ای بخشیده و از نازل‌ترین تا متعالی‌ترین طیفها را در بر گرفته است که در این راه حتی گاه از ارزشمندترین آثار ادب کهن مند گرفته می‌شود؛ همچون:

- ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذری
برحذر باش که سر می‌شکند دیوارش
- بی‌ستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد
اما ایباتی وجود دارند که شاید سرایندگان آنها به اندازه همین تک بیتها و مفردات به شهرت نرسیده و در پردمای از ابهام مانده باشند:

در حسرت دیدار تو آواره‌ترینم
هر چند که تا منزل تو فاصله‌ای نیست
یاد آن روز که در صفحه شطرنج دلت
شاه عشق بودم و با کیش رخت مات شدم
خال مهرویان سیاه و دانه فلفل سیاه
هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا

عشق الهی، عشق به ائمه اطهار و عشق به مادر در همه حال یکی از ماناترین شاخصه‌های این مبحث است که گاه با ظرافتها و لطایف پنهانی و رمز و معما همراه می‌شود:

ایحجت‌خدا (ای حجت خدا)، منمشتعلمشعقلیمچهکنم (من مشتعل عشق علی‌ام چه کنم؟)، سلطان غم مادر، رفیق بی‌کلک مادر، به یاد پدرم، و ...
اما گاه این عشق در جاده خاکی روان می‌شود و گرد و غبار راه بر چهره آسمانی عشق می‌نشیند همانند:

فدات خوشگل، بی‌تو هرگز با تو همیشه، بی‌تو هرگز با تو ای شاید، بی‌تو هرگز با تو عمراً، کلاست منو کشته، اسیر، فدات، می‌خوامت با تموم بدیهات، می‌خوامت با تموم مصیبت‌ها، برو بی‌وفا، می‌خوامت.

غم و غربت

نفس سفر اگر چه شیرین و لذتبخش است و بر اندوخته‌های تجربی افراد می‌افزاید، اما گاه با حس و حال غم و غربت آمیخته می‌شود که در واقع منویات درونی سفرکنندگان را منعکس می‌کند:

دریای غم ساحل ندارد، کی بر می‌گرددی بابا؟! غریبه سلام، غریب آشنا دوست دارم بیا، یاور همیشه مؤمن تو برو سفر سلامت، چشم به راه، خسته از راه، اینجا غرویه نازنین، من مرد تنهای شبم و ...

زندگی و مرگ

یکی از مسائل اساسی نوع بشر، مرگ و دست و پنجه نرم کردن با زندگی است. این جاده که به تیغ دو دم مرگ و زندگی می‌ماند، اهالی این مسیر را به درگیری بیشتر با این مسئله وا می‌دارد و هر یک این جاده و این زندگی را با تمام فراز و فرودهایش به رأی خویش تفسیر می‌کنند که غالباً بی‌اعتنایی به دنیا از خصیصه‌های اصلی این بخش است:

در این دنیای بی‌حاصل چرا مغرور می‌گردی
سلیمان گر شوی آخر خوراک مور می‌گردی
جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را
نجستم زندگانی را تبه کردم جوانی را
مرگ پایان کبوتر نیست
پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است.
به گورستان گذر کردم کم و بیش
بدیدم حال دولت‌مند و درویش
نه درویش بی‌کفن رفته است در خاک
نه دولت‌مند برد از یک کفن بیش

پهلوانی و قلندری

جوانمردی و دستگیری از زیردستان از خصیصه شیرمردان و قلندران است. صفات پهلوانی و رادمردی و مروت و بر سر عهد بودن در این خیل بسیار پرقت است و آن را باید از همان درماندگان و در راه ماندگان پرسید:
دانش آکل، قلندر، سوتهدلان، به دادم برس رفیق، رفیق بی‌کلک، پهلوان، پوریای ولی، می‌بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن.

- پوریای ولی گفت که صیدم به کمند است
از همت داوود نبی بخت بلند است
- افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است
- هر کجا محرم شدی چشم از خیانت بازدار
ای بسا محرم که با یک نقطه مجرم می‌شود
- مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده‌ای بگیری مردی
- گر به دست تیغ دادی چرخ روزگار
هر چه می‌خواهی ببر اما مبر نان کسی
که گاه در راه رادمردی همسفری نمی‌یابند و شکوه بر می‌آورند:
- در این دنیا که مردانش عصا از کور می‌زدند
من از خوش‌باوری آنجا محبت جست‌وجو کردم
- پروانه صفت گرد جهان چرخیدم
نامردم اگر مرد به دنیا دیدم

- من از رویین خار سر دیوار دانستم
که ناکس، کس نمی‌گردد بدین بالانشستها
و در واقع همین مرام و منش پهلوانی و خاکساری و تواضع است که این جماعت را به سیر و سلوک صوفیانه و عارفانه رهنمون می‌سازد:
یا علی، یا علی مدد، هو ۱۲۱، هو ۱۱۰، یا شیخ گنابادی، چشمان تو درویش کن، هر کس به کسی نازد ما هم به علی نازیم، یارب مپسند که لوطیان خوار شوند



■ طنز و معما

اما طنز، معما و لغز موجود در لایه‌های زیرین همین اشعار و عبارات ساده، جذابیت مضاعفی به آن بخشیده است.
- اغنیا ماک برانند من مسکین نیسان
نیسان به تو نازیم که ماک فقرایی
- در طواف شمع می‌گفت این سخن پروانه‌ای
سر پیچ سبقت مگیر جانم مگر دیوانه‌ای
- قلب من از مهر تو آمد به جوش
گر نداری باورم بنگر به روی امیرم
- تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
که شوfer در بیابانت دهد گاز

شب بود سبیلاتو ندیدم، نازش نده گازش بده، اسیر کلاستم، قشنگم به تو چه؟ بدون تو ای وطن من نه منم نه من منه، بوق نزن شاگردم خوابه، داداش مرگ من یواش، تا پول داری رفیقم قریون بند کیفیتم
شاید جمله «لطفاً دندانهای خود را مسواک بزنید» یک جمله بهداشتی باشد و اصلاً به ذهن نرسد که این جمله می‌تواند در پوسته‌ای از طنز پیچیده شود لطفاً پس از خوردن صندلیها دندانهای خود را مسواک بزنید. اما گاه دیگران با رانندگان شوخی می‌کنند و بر روی شیشه‌های غبار گرفته ماشینها می‌نویسند: لطفاً مرا بشوید، سالهای دور از آب.

اما هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. عبارات بخور نوش جان، بخور به حساب من، شکمو وقتی که بر باک ماشینها نقش می‌بندد، ناخودآگاه لبخندی را بر لبان خواننده می‌نشانند، همچنین است وقتی بر روی آگروز ماشین نوشته شود: نعره شیر یا وقتی پشت مینی ماینر یا ژبان بخوانیم فلفل نبین چه ریزه یا عبارت نازک‌نارنجی بر روی ماشین نارنجی رنگ.

■ معما

ایحجتخدا (ای حجت خدا)، منمشتملعشقلیمچهکنم (من مشتعل عشق علی‌ام چه کنم؟)
Zor nazan farsi nevestham (زور نزن فارسی نوشتم)
Mosabeghe nade bache (مسابقه نده بچه)

■ جاده اکنون

ترانه‌های روز، عناوین فیلمها، همچنین تکیه کلامها و دیالوگهای فیلمها و سریالها جایگاه خاصی در این قسم از ادبیات دارند. اینها، اگر چه ذوق و ذائقه این خانه به دوشان را که غم خانه ندارند، در منظرمان جلوه گر می‌سازند، ما را متوجه این مهم نیز می‌کنند که این مرکب در جاده زمان حرکت می‌کند و انعکاس‌دهنده جریان زندگی و گردش روزگار خویش است.

■ ترانه‌های روز

یاور همیشه مؤمن تو برو سفر سلامت، کج کلاه خان، گزلم گله‌گله، کم لره قالدی دنیا شه لره جالدی دنیا، اینجا غروبه نازنین، من مرد تنهای شیم، بوی گندم، سال ۲۰۰۰، پرنده‌های قفسی عادت دارن به بی کسی، پشت سر مسافر گریه شگون نداره، به چشمهای تو سوگند و ...

■ عناوین فیلمها

سوته‌دلان، قلندر، دلشدگان، اسکادران عشق، کوسه جنوب، تایتایک، قیصر، سلطان قلبها، همسفر، موسرخه، داش اکل و ...

■ تکیه کلامها و دیالوگهای فیلمها و سریالها

میشه بسه، اذیت می‌کنی؟ می‌زنم تو مخت‌آ، نه غلام؟ اینه! بی‌وفایی دلم از غصه داغون شده! ماچت کنم؟ التماسم نکن و ...
گذری به ادبیات کهن (ملی و مذهبی) این نکته را روشن می‌کند که نامگذاری از قدیم‌الایام باب بوده است؛ به طوری که اسم همین مرکبها، صاحبان آنان را برای ما تلاعی می‌کنند، چنان که رخس از رستم هیچ گاه نمی‌تواند جدا باشد یا شبدیز از خسرو پرویز. امروزه نیز چنین است و هر سوارهای نامی برای مرکب خویش می‌گزینند: خوش رکاب، غزال تیزرو، مسافر کوچولو، ببر خوزستان، شیر مازندران، وحشی بی‌قرار، شبگرد صحرا، کوسه جنوب، فراری، اسیر، اسب سیاه، اسب پیر، دلفین سیاه، مروارید غلطان، نازک‌نارنجی، تایتایک، نوعروس، عقاب کوهستان، بچه اردک زشت. البته گاهی همین اسامی، واژه‌ها و اشعار نشان می‌دهند که رانندگان اهل کجا هستند: تیمی، کوهدشتیم (لرستان)، قدم بالن چو (کردستان)، دنیا بالاندی (آذربایجان)، ببر خوزستان (خوزستان).

■ نفس سفر

اما این نفس سفر است که در واقع گستره این ادبیات را فزونی بخشیده است: سفر به خیر، خسته نباشی، برو به سلامت، مرگ من یواش! آهسته برانید! خوش آمدی، خداحافظ، یا ... شوfer، ما خانه به دوشان غم سیلاب نداریم، سفر بی‌خطر و ... جاده‌های تنگ و پریچ و خم از گذر زمان و اثرات و مفاهیم اجتماعی و آرزو و آمال اجتماع به دور نمانده است، حتی اگر این اثرات اجتماعی طرفداری از یک تیم ورزشی باشد. همچون (آیپته، AB پته، قرمزته، همه جا پرسپولیس قرمزته) یا ابراز حس ناسیونالیستی با عبارت شهر من زاگرس که می‌دانیم در هیچ کجای نقشه جغرافیای ایران شهری به نام زاگرس وجود ندارد و به تحقیق درمی‌یابیم که این جمله تجلی خواست قلبی اهالی بروجرد است که خواهان تشکیل استانی به نام زاگرس به مرکزیت بروجرد هستند.

یا: در سالهای نه چندان دور که اسم کرمانشاه به باختران بدل شده بود، دغدغه ذهنی مردم این استان بازگشت به اسم قبلی آن (کرمانشاه) بود و بر بسیاری از اتومبیل‌های آن منطقه نوشته می‌شد: شهر من کرمانشاه. البته گاه این اصطلاحات صورت استعاری به خود می‌گیرد: پاریس کوچولو (بروجرد). اما در فضای داخلی ماشینها نیز عباراتی نقش می‌بندد که این جملات و اشعار به دلیل فرصت پرداخت و نگاه بیشتر به آنها، معمولاً طولانی‌تر و گستره آن متنوع‌تر است و از پیامهای بهداشتی و تغذیه‌ای عاشقانه تا سوره کاملی از قرآن را در بر می‌گیرد: لطفاً سیگار نکشید، No smoking، لطفاً ۳۰ گار نکشید، ما مسئول جان شمایم نه کار شما، لطفاً نظافت را رعایت کنید، رعایت بهداشت نشانه شخصیت خوب شماست، امروز همان فرداست که دیروز نگرانش بودی، گشتم نبود نگرد نیست، جای پا نیست، و ان یکاد الذین کفروا ... و ... برای شناخت ادبیات جاده‌ای باید کوله‌باری بست و عزم سفر نمود و سختی سفر را به جان خرید و در جاده اکنون روان شد، اگر چه این جاده را انتهای نیست.

